

روابط امنیتی ایران و ایالات متحده

● نویسنده: مارك ج. گازیوروسکی Mark J. Gasiorowski استاد علوم سیاسی در دانشگاه لوئیزیانا

○ مترجم: دکتر احمد شهسا

● منبع: کتاب «نه شرق نه غرب - ایران، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده» از انتشارات دانشگاه Yale

شوروی، به حضور نیرومند خود در ایران ادامه دهد.

مقامات آمریکائی، با وجود ادامه داشتن تهدید شوروی و دشواری های فزاینده اقتصادی ایران در اواخر دهه ۱۹۴۰، بارها درخواست ایران را برای دریافت کمک های وسیع و انعقاد يك قرارداد رسمی امنیتی رد کردند و به جای آن ایران را تشویق نمودند که روابط خود را با اتحاد جماهیر شوروی بهبود بخشد. گرچه در آن زمان ایران جزئی از حوزه «منافع حیاتی استراتژیک» آمریکا به شمار می رفت، اما مقامات آمریکائی سخت درگیر جنگ سرد در اروپا و آسیا بودند. ایران ثبات نسبی داشت و در حال در محدوده مسئولیت امنیتی بریتانیا منظور می شد. منافع امنیتی آمریکا در ایران، از اوایل سال ۱۹۵۰ که استراتژی عام جدیدی به منظور جلوگیری از توسعه طلبی شوروی از سوی حکومت ترومن تنظیم شد، رو به افزایش نهاد.

این استراتژی که برپایه طرح NSC-68 شورای امنیت ملی شکل گرفت، پاسخی به گسترش تنش بین دو ابرقدرت در آن زمان بود. هدف این طرح، دستیابی به ابتکار عمل تازه ای در جنگ سرد برپایه تقویت چشمگیر بنیه نظامی ایالات متحده و افزایش برنامه های کمک اقتصادی و نظامی آن کشور بود. پیش از آن، بیشتر کمک های خارجی آمریکا در کشورهای اروپای غربی، شرق مدیترانه و آسیای شرقی صرف میشد. اما در این استراتژی که به استراتژی دفاع بیرونی شهرت یافت، بیشتر کمک های مذکور در طرح NSC-68، می بایست به کشورهایی که در حاشیه منطقه نفوذ

مورد بحث واقع میشود. در پایان، سازمان های گوناگون امنیتی مورد حمایت آمریکا در منطقه را که ایران در دوره مذکور در آن ها مشارکت داشته است، مطالعه می کنیم.

از آن جا که این مباحث با مسائل حساس امنیت ملی آمریکا بستگی پیدا می کند، اطلاعات قابل اعتماد اندکی درباره آنها دردسترس می باشد. از این رو، این بررسی عمدتاً متکی به آگاهی هائیکست که از مصاحبه های محرمانه با ماموران پیشین آمریکائی و ایرانی که در رابطه امنیتی ایران و ایالات متحده دخیل بوده اند، به دست آمده است. برای حصول اطمینان از درستی اطلاعاتی که از این طریق کسب شده، سعی کافی به کار رفته است.

● علایق امنیتی آمریکا در ایران

هر چند ایران و آمریکا در سال ۱۸۵۶ روابط رسمی دیپلماتیک با یکدیگر برقرار کردند، تماس آنها تا پیش از جنگ جهانی دوم در کمترین حد بود. در زمان جنگ، مداخله آمریکا در ایران با استقرار سی هزار سرباز آمریکائی به منظور کمک رسانی به روسیه شوروی، رو به فزونی نهاد. رویارویی عمده آمریکا و شوروی بلافاصله پس از خاتمه جنگ، بر سر ادامه حضور نیروهای اشغالگر شوروی در شمال ایران، پیش آمد. ایالات متحده در بیرون راندن نیروهای شوروی از ایران در سال ۱۹۴۶ نقش اساسی داشت و قویاً این تصور پیدا شد که آن کشور قصد دارد پس از خروج نیروهای

●● رابطه امنیتی ایران و آمریکا در دوران شاه با وجود گذشت بیش از ده سال از سقوط او هنوز موضوعی مورد بحث و اختلاف است.

منتقدان رابطه امنیتی آمریکا با ایران، ایالات متحده را متهم می کنند که ایران را به صورت يك کشور پلیسی درآورده و شاه را واداشته است که مبالغ هنگفتی از ثروت محدود نفت را صرف خرید سلاح های غیر ضروری کند. مهم ترین دلیل آنها در ابراز این نظر این است که ایالات متحده با نیروهای نظامی ایران و با ساواک، سازمان امنیت بدنام شاه، رابطه نزدیک داشته است.

مدافعان رابطه آمریکا با ایران استدلال می کنند که این رابطه بسیار محدودتر از آن بوده که پنداشته می شده و این که ایالات متحده، بویژه در اواخر دهه ۶۰ و دهه ۷۰ نفوذ اندکی روی شاه و سازمان امنیتش داشته است.

با این که در این باره مطالب بسیار نوشته شده، موضوع هنوز به شدت تاریک است؛ بخشی بدین علت که جزئیات مهم آن، همچنان پوشیده و ناگفته مانده است.

در این مقاله تلاش می شود که ماهیت اصلی رابطه امنیتی ایران و آمریکا در دوران شاه، تا اندازه ای روشن گردد. در اینجا سه موضوع اصلی مورد توجه خاص قرار گرفته است. نخست، ملاحظات وسیع استراتژیک که در این دوران راهنمای سیاست ایالات متحده در قبال ایران بوده، بررسی می شود. سپس طبیعت خاص رابطه ایالات متحده با نیروهای مسلح ایران و ساواک، با برخی جزئیات،

اشاره شد. با آمریکا همکاری می‌کرد. هر چند ماهیت رابطه نزدیک دو کشور در فاصله سالهای میانی دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ دستخوش دگرگونی‌های چشمگیری شد، لیکن در طول این مدت همکاری امنیتی دو کشور در حد بالائی ادامه داشت.

● تحکیم قدرت در ایران پس از کودتا

سرنگون شدن مصدق بر اثر کودتای ۱۹۵۳ و روی کار آمدن يك حكومت كاملاً طرفدار غرب به ریاست فضل‌الله زاهدی، سرآغاز رابطه‌ای نزدیک بین ایران و ایالات متحده بود که ۲۵ سال به درازا کشید. اما ادامه ناآرامی‌ها در ماههای پس از کودتا، تهدیدی جدی برای زاهدی و منافع امنیتی آمریکا در ایران به شمار می‌رفت. در نتیجه، ایالات متحده به اقدامات گوناگون دست یازید تا حکومت زاهدی را تقویت کند و فضایی مبتنی بر دوستی و وفاداری در ایران بوجود آورد. چشمگیرترین اقدامات حمایتی آمریکا در این دوره، عبارت بود از يك رشته ابتکارات دیپلماتیک حاکی از موافقت با حکومت زاهدی و پایان دادن به دشواری‌های اقتصادی که در نتیجه اختلاف ایران و بریتانیا بر سر مساله نفت بروز کرده بود. آیزنهاور بی‌درنگ پس از کودتا، تلگرام تبریکی برای شاه فرستاد و از این که بحران را به سلامتی از سرگذرانده ابراز شادمانی کرد. مقامات آمریکائی هم اظهار داشتند درخواست کمک از سوی ایران فوراً و با نظر مساعد بررسی خواهد شد. بدنبال این اظهارات، مقامات آمریکائی به کرات در زمینه پشتیبانی از دولت ایران سخن گفتند و ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور ایالات متحده در دسامبر ۱۹۵۳ به ایران سفر کرد. ایالات متحده همچنین بلافاصله پس از کودتا دست به تلاش عمده‌ای برای حل مسئله نفت زد. «هربرت هورر جونیر»، کارشناس برجسته مسائل نفتی، در اکتبر ۱۹۵۳ از سوی وزارت خارجه آمریکا به خدمت گرفته شد تا درباره قرارداد جدید نفت مذاکراتی بعمل آورد. زیر نظر هورر، شرایط قرارداد به زودی تنظیم شد و سرانجام به تصویب مجلس ایران رسید. این امر اثر شایان توجهی بر اقتصاد ایران داشت و منبع درآمد سرشاری در اختیار حکومت نیازمند زاهدی قرار داد.

ایالات متحده پس از کودتای ۱۹۵۳ همچنین کمک‌های اقتصادی و نظامی زیادی به ایران کرد. در ظرف ده روز پس از کودتا، رقم کمک‌های آمریکا به ایران بر طبق برنامه موجود، به ۲۳/۴ میلیون دلار افزایش یافت و اعطای اعتباری به مبلغ ۴۵ میلیون دلار نیز به صورت اضطراری مورد تصویب قرار گرفت. افزون بر آن، دستگاه «سیا» در تهران، بی‌درنگ پس از کودتا، يك میلیون دلار نقد به حکومت زاهدی پرداخت. ۱۵ میلیون دلار دیگر هم در ماه مه ۱۹۵۴ به عنوان کمک اقتصادی در اختیار دولت ایران قرار گرفت و

یکی از هم‌پیمانان مهم ایالات متحده باقی ماند. علاقه آمریکا به ایران پس از کودتای ۱۹۵۳ بیشتر بخاطر نقش حساس ایران در استراتژی دفاعی بیرونی بود. قراردادش بین اتحاد شوروی و خلیج فارس باعث شده بود که این کشور نخستین هدف عملیات براندازی شوروی در زمان صلح و احتمالاً هدف نظامی آن کشور در صورت بروز يك جنگ عمومی باشد. از این رو سیاست‌گذاران آمریکا در پی آن بودند که قابلیت‌های نظامی ایران را تقویت کنند. بعلاوه، مرزهای طولانی ایران با شوروی و نزدیکی اش به تاسیسات آزمایش موشک‌های شوروی در آسیای میانه، آن کشور را ابتداء به صورت پایگاه با ارزشی برای عملیات جاسوسی فرامرزی، و از آغاز سال ۱۹۵۷، برای استراق سمع الکترونیک و جمع‌آوری اطلاعات از اتحاد جماهیر شوروی درآورد. این اطلاعات، پس از آن که شوروی در اواخر دهه ۱۹۵۰ درصد تکمیل موشک‌های هسته‌ای برآمد و در ۱۹۵۹ قدرت خود را در سرنگون ساختن هواپیماهای جاسوسی بلندپرواز نشان داد، برای سیستم امنیتی آمریکا اهمیت فراوانی یافت.

هنگامی نیز که در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تنش بین آمریکا و روسیه شوروی فروکش کرد، ایران از نظر مسائل منطقه‌ای، برای آمریکا ارزش روزافزون یافت، چه آن کشور به بعضی حکومت‌ها و گروه‌های چریکی که با نیروهای مورد حمایت روسیه شوروی می‌جنگیدند کمک‌های شایانی میکرد؛ با اسرائیل از طرق گوناگون، همکاری نزدیک داشت؛ و با ابتکارات دیپلماتیک، به انحاء مختلف، در پیشبرد هدفها و تامین منافع آمریکا در منطقه مؤثر می‌افتاد. اعتدالی روابط امنیتی دو کشور، ایالات متحده را در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ شدیداً به همکاری ایران وابسته کرد و به همین علت مقامات آمریکائی غالباً علاقه‌ای نداشتند شاه را بخاطر مسائل حساسی مانند اصلاحات سیاسی تحت فشار بگذارند. برای آن که ایران از این جهات مختلف برای آمریکا مفید باشد، لازم بود اقدامات جدی بنظر تقویت امنیت ملی آن کشور صورت پذیرد. سیاست‌گذاران آمریکا در اوایل دهه ۱۹۵۰ از بابت دو تهدید که متوجه امنیت ملی ایران بود نگرانی داشتند: ناآرامی سیاسی داخلی که ممکن بود به روی کار آمدن حکومتی بی‌طرف یا هوادار شوروی بینجامد، و حمله ناگهانی شوروی یا یکی از متحدان منطقه‌ای آن کشور. به منظور کاهش این تهدیدها، ایالات متحده در سال‌های پس از کودتای ۱۹۵۳ رابطه بسیار نزدیکی با ایران برقرار کرد. براساس این رابطه، کمکهای معتدبه نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی در اختیار ایران قرار گرفت و دولت ایران تشویق شد که به پیمان بغداد بپیوندد. منظور از این اقدامات، کاستن از دامنه ناآرامی‌های سیاسی داخلی از يك سو، و تقویت دولت ایران در مقابل تهدیدات خارجی از سوی دیگر بود. در عوض، شاه در مورد مسائل امنیتی مانند آنچه در بالا به آنها

چین و شوروی قرار گرفته‌اند، اختصاص یابد. بر طبق استراتژی دفاعی بیرونی که حداقل تا اوایل دهه ۱۹۷۰ سنگ بنای سیاست امنیت ملی آمریکا به شمار می‌رفت، آن کشور یا کشورهایی که به زودی در شمار متحدان مهم آن درآمدند، از جمله ایران، پاکستان، تایلند، ویتنام جنوبی، تایوان، فیلیپین و کره جنوبی روابط نزدیک امنیتی برقرار کرد.

ایران به علت واقع شدن میان اتحاد جماهیر شوروی و مناطق نفتی خلیج فارس، یقیناً نخستین نامزد دریافت کمک‌های آمریکا، بر طبق استراتژی دفاعی بیرونی بود. بعلاوه، بر اثر دشواری‌های اقتصادی و افزایش خواست همگان به ملی کردن صنعت نفت که تحت کنترل بریتانیا بود، دامنه ناآرامی در ایران در حال گسترش بود. با این همه، سیاست‌گذاران آمریکا هنوز ایران را در حوزه مسئولیت امنیتی بریتانیا میدیدند و حکومت ترومن پس از قبول طرح NSC-68، به زودی در باتلاقی جنگ کره فرو رفت. در نتیجه، با این که مبالغ ناچیزی به ایران کمک شد و کوشش بسیار به کار رفت که سیاست‌های داخلی ایران سرو سامانی بیابد، رابطه نزدیک امنیتی بین دو کشور به سرعت شکل نگرفت. حتی پس از ملی شدن صنعت نفت ایران و برسر کار آمدن مصدق مردمی و ملی‌گرا در ماه مه ۱۹۵۱، حکومت ترومن نه کوششی جدی برای تجهیز ایران به عنوان يك مشتری ضد شوروی از خود نشان داد و نه برای برانداختن حکومت مصدق که طرفدار بیطرفی بود دست به کاری زد.

ایالات متحده پس از آن که آیزنهاور در ژانویه ۱۹۵۳ به ریاست جمهوری رسید، علاقه بیشتری به ایران نشان داد. رئیس جمهور جدید و مشاورانش در مقایسه با حکومت ترومن سیاست خارجی فعال‌تری در پیش گرفتند. آنان پس از رسیدن به قدرت، به تقویت متحدان آمریکا در سراسر جهان پرداختند و درصدد تضعیف نه تنها متحدان شوروی بلکه حکومت‌های بی‌طرفی برآمدند که در ظاهر به اتحاد جماهیر شوروی علاقه نشان میدادند. با آن که سیاست‌گذاران آمریکا مصدق را يك کمونیست به شمار نمی‌آوردند، حکومت آیزنهاور از همان هفته‌های نخستین به فکر سرنگون کردن مصدق افتاد.

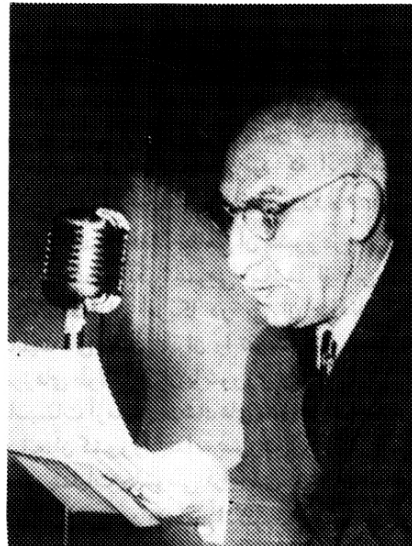
مصدق سرانجام در پی يك کودتای طرح‌ریزی شده از سوی سیا، در اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) سرنگون شد و پس از آن، اقدامات مجذانه‌ای برای تقویت جانشین مصدق و کشاندن ایران به اردوگاه غرب صورت گرفت.

در اواخر دهه ۱۹۵۰ ایران یکی از هم‌پیمانان مهم ایالات متحده شده بود که از کمک‌های هنگفت اقتصادی و امنیتی آمریکا بهره می‌گرفت و به سازمان امنیت منطقه‌ای مورد حمایت آمریکا موسوم به پیمان بغداد پیوسته بود. با وجود بروز دگرگونی‌های اساسی در ماهیت روابط ایران و آمریکا، ایران تا انقلاب ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) به صورت

بدین ترتیب کل مبلغ پرداختی در سال مالی ۱۹۵۴ به ۸۴/۵ میلیون دلار بالغ گردید. با احتساب ۲۵/۶ میلیون دلار کمک نظامی در سال مالی ۱۹۵۴، جمع پرداختی آمریکا در این دوره به رقمی برابر نصف ۲۰۰ میلیون دلاری که ایران طبق برآوردها در دوره نخست وزیری مصدق بخاطر مسئله نفت خسارت دیده بود، رسید و این مبلغ تقریباً معادل ۶۰ درصد هزینه های دولت در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) بود.

در دهه پس از کودتا، میانگین کمک های اقتصادی و نظامی آمریکا به ایران در سال تقریباً به ۱۲۱/۴ میلیون دلار می رسید که برابر ۳۱ درصد هزینه های دولت در سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ و ۱۷ درصد این هزینه ها در سال های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ بود. همچنین بانک صادرات و واردات آمریکا و وام های کلانی در اختیار ایران قرارداد و دولت ایالات متحده نیز نزد بانک جهانی اقداماتی بعمل آورد که وام هایی به ایران داده شود. کمک های قابل ملاحظه آمریکا به ایران موجب تقویت حکومت و سرعت گرفتن رشد اقتصادی شد و آن دولت را قادر ساخت اعتبارات بیشتری به بخشهای امنیت داخلی، خدمات اجتماعی و دیگر بخشهای مفید از نظر سیاسی، اختصاص دهد.

ایالات متحده گذشته از این اقدامات آشکار، به منظور تقویت حکومت زاهدی، دست به کارهای پنهانی چندی نیز زد. رئیس دستگاه «سیا» در تهران بی درنگ پس از کودتای ۱۹۵۳ به شیراز رفت تا با سران ایل قشقانی که هواخواه مصدق بودند دیدار کند و آنان را از هرگونه شورش و سرکشی در برابر حکومت جدید بازدارد. پایگاه «سیا» در تهران همچنین اطلاعات محرمانه ای درباره حزب کمونیستی توده در اختیار حکومت زاهدی قرارداد تا مبارزه ای را که علیه آن حزب پس از سرنگونی مصدق آغاز شده بود، تسهیل کند. ماموران «سیا» احتمالاً حکومت زاهدی را در سرکوب تظاهرات ضد دولتی در تهران در نوامبر ۱۹۵۳ نیز کمک کرده اند. هدف یکی از برنامه های تبلیغاتی «سیا» آن بود که حمایت مردم را نسبت به حکومت و قرارداد جدید نفت جلب کند و کارشناسان تبلیغاتی «سیا» وزارت اطلاعات ایران را یاری دادند که برنامه مشابهی به اجرا گذارد. «سیا» همچنین مبلغ نه چندان زیادی برای حمایت از بعضی نامزدهای نمایندگی مجلس در انتخابات اوایل سال ۱۹۵۴ خرج کرد. به هر حال، این عملیات پنهانی در تحکیم قدرت حکومت زاهدی پس از کودتا تاثیر نسبتاً کمی داشت و در اوایل ۱۹۵۴ به شدت کاستی گرفت. مهمترین فعالیت پنهانی آمریکا در تقویت حکومت پس از کودتا در سپتامبر ۱۹۵۳ آغاز شد، یعنی هنگامی که یک سرهنگ ارتش آمریکا که برای «سیا» کار میکرد تحت پوشش وابسته نظامی به ایران فرستاده شد تا یک واحد امنیتی تاسیس کند و افراد آن را آموزش دهد. این واحد در دسامبر ۱۹۵۳ تحت سرپرستی فرماندار نظامی تهران (سرلشکر تیمور بختیار) تاسیس شد. سرهنگ آمریکائی با تیمور بختیار و دستیارانش همکاری



○ دکتر محمد مصدق

نزدیک داشت، به آنان در امور امنیت داخلی رهنمود می داد و آنان را با اصول و شیوه های اصلی کار مانند تعقیب و مراقبت، روش های بازپرسی، نحوه کاربرد شبکه های اطلاعاتی و امنیت سازمانی، آشنا میکرد. این واحد نخستین دستگاه امنیتی مدرن بود که در ایران به کار افتاد. چنان که شرح آن خواهد آمد، این واحد بعدها به یک نیروی پلیس مخفی بدنام (ساواک) بدل شد.

نخستین هاموریت دستگاه اطلاعاتی بختیار آن بود که تهدیدهایی را که متوجه شاه و حکومت ایران بود کشف و خنثی کند. انتظار می رفت که این تهدیدات بیشتر از سوی حزب توده باشد اما گروه های ملی گرا و افسران نظامی مخالف نیز بعنوان منابع تهدید بالقوه مورد توجه بودند. دستاورد مهم این دستگاه امنیتی که در اوایل ۱۹۵۴ شروع به کار کرد، کشف و برملا کردن شبکه وسیعی بود که بوسیله حزب توده در ارتش ایران سازمان داده شده بود. گرچه سرهنگ آمریکائی در آن موقع هنوز با دستگاه بختیار همکاری بسیار نزدیک داشت، این دستیاران ایرانی او بودند که شبکه حزب توده را کشف و سپس متلاشی کردند. با از هم پاشیده شدن شبکه نظامی، حزب توده که به صورت یک نیروی عمده در صحنه سیاسی ایران سربرآورده بود، به شدت تضعیف شد و دستگاه امنیتی حکومت جدید در بین حامیان و مخالفانش آبرو و احترامی کسب کرد. کامیابی این واحد امنیتی در انهدام شبکه نظامی حزب توده مهم ترین علت تصمیم بعدی شاه به ایجاد یک سازمان اطلاعاتی مدرن و منسجم یعنی ساواک بود. با آن که موقع رژیم جدید تا پایان سال ۱۹۵۴ تحکیم شده بود و مخالفان سازمان یافته نیز تا اندازه زیادی سرکوب شده بودند، مقامات آمریکائی و ایرانی به این نتیجه رسیدند که هنوز کمک های زیادی از سوی ایالات متحده لازم است تا حکومت ایران بتواند در برابر تهدیدات آتی از جانب مخالفان داخلی ایستادگی کند. همچنین،

برای تقویت نیروهای امنیتی ایران در مقابله با دشمنان خارجی، کمک های چشمگیر آمریکا مورد لزوم بود.

از این رو ایالات متحده در سالهای ۵۵-۱۹۵۴ تلاش بسیار کرد که حکومت ایران را از راه اعطای کمک های هنگفت اقتصادی، اجرای برنامه های امدادی و آموزشی برای نیروهای امنیتی، و تشکیلات امنیت منطقه ای به صورت های مختلف، تقویت کند. این برنامه ها، در وضع امنیت ایران به طور کلی و نیز در سیاست های داخلی ایران اثری به سزا داشت.

● برنامه کمک های نظامی آمریکا

ایالات متحده نخست در سال ۱۹۴۲ یک هیات کمک نظامی در ایران مستقر کرد. این هیات پس از جنگ جهانی دوم نیز به منظور آموزش نیروهای نظامی و آشنا کردن آنها با تجهیزاتی که بر طبق برنامه کمک های محدود نظامی آمریکا به ایران داده میشود به کار در ایران ادامه داد.

با همه کوشش های این هیات، نیروهای نظامی ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰ تنها می توانستند ناآرامی های عشایری را فرو نشانند و در صورت وقوع حمله خارجی به سختی از عهده مقاومت برمی آمدند. در اندک مدتی پس از کودتای ۱۹۵۳، برنامه ریزان نظامی آمریکا به تجدیدنظر کامل در نقش بالقوه ایران در استراتژی دفاعی جهانی آمریکا پرداختند. در نتیجه این تجدیدنظر، سیاست گذاران آمریکا در اوایل سال ۱۹۵۵ تصمیم گرفتند نیروهای نظامی ایران را آن قدر تقویت کنند که قادر باشند در صورت حمله شوروی، عملیات دفاعی تاخیری را در کوهستان های زاگرس (در جنوب غربی ایران) بر طبق استراتژی دفاع پیرامونی اجرا نمایند. این تصمیم در ماموریتی که برای نیروهای مسلح ایران در نظر گرفته شده بود تغییری بنیانی ایجاد کرد: وظیفه حفظ امنیت داخلی که نخست برعهده ارتش بود، می بایست به تدریج به شهربانی و ژاندارمری محول شود و ارتش اساساً به امر دفاع ملی بپردازد. افزون بر آن، نیروهای مسلح ایران میبایست استراتژی و تاکتیک خود را با نیروهای نظامی آمریکا، بریتانیا، ترکیه، پاکستان و عراق در پیمان بغداد هماهنگ سازند. تصمیم به استقرار نیروهای نظامی ایران در کوهستان های زاگرس در صورت وقوع جنگ عمومی بدین معنی بود که مناطق شمالی و مرکزی ایران، که بر جمعیت ترین نواحی ایران بود، اساساً در چنگ نیروهای مهاجم شوروی رها شود. برای اجرای این وظیفه جدید، نیروهای مسلح ایران به آموزش و تجهیزاتی تازه ای نیاز داشتند. اما با وجود فشار شاه برای تقویت سریع بنیه نظامی ایران، سیاست گذاران آمریکا در اوایل ۱۹۵۵ تصمیم گرفتند تلاش عمده در این زمینه را تا الحاق رسمی ایران به پیمان بغداد (که در نوامبر ۱۹۵۵ صورت گرفت) و بهبود اوضاع اقتصادی ایران، به تاخیر اندازند.

در این زمان، کمک های نظامی آمریکا به ایران

بالا رفتن سریع هزینه‌های نظامی ایران در این دوره، بسیاری از اعضای کنگره و دیگر مقامات آمریکائی را نگران ساخت و سبب بروز تنش‌هایی میان دو دولت شد. این امر همچنین در زمینه مسائل اداری و تدارکاتی مشکلات جدی برای ارتش ایران بوجود آورد و به ناآرامی‌هایی فزاینده در ایران دامن زد. با وجود تاکید جیمی کارتر بر مسئله حقوق بشر و علاقه او به کاهش فروش تجهیزات نظامی آمریکائی به کشورهای دیگر، سیاست دسترسی نامحدود ایران به سلاح‌های متعارف آمریکا، در دوران حکومت او نیز کماکان ادامه یافت.

● امنیت داخلی و همکاری‌های اطلاعاتی

حکومت آیزنهاور، بعنوان بخشی از استراتژی خود مبنی بر تقویت حکومت‌های ضدشوری در پیرامون چین و شوروی و دیگر نقاط جهان سوم، در اواسط دهه ۱۹۵۰ دست به تلاش گسترده‌ای برای آموزش و تجهیز نیروهای شبه نظامی، پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی در کشورهای دوست آمریکا در جهان سوم، از جمله ایران، زد. در ایران، سه سازمان که با امنیت داخلی سر و کار داشتند، کمک‌های شایان توجهی از این دست دریافت کردند: ژاندارمری، شهربانی و دستگاه اطلاعاتی که در اواخر سال ۱۹۵۳ زیر نظر بختیار تاسیس و پس از مدت کوتاهی به ساواک بدل شد.

ایالات متحده نخست در ۱۹۴۲، همزمان با آغاز کار هیات کمک نظامی که بیشتر شرح آن داده شد، به آموزش و مدرسانی به ژاندارمری ایران پرداخت. دامنه فعالیت هیات آموزش ژاندارمری به موازات هیات کمک نظامی، در اواسط دهه ۱۹۵۰ گسترش یافت و اعضای آن تا سال ۱۹۷۶ که ماموریشان خاتمه پذیرفت در ایران ماندند. مهمترین وظیفه این هیات، افزایش تحرك، قدرت آشناباری و توان ژاندارمری در زمینه ارتباطات بود. بدین منظور، هیات آموزش ژاندارمری، این سازمان را با انواع خودروها، سلاح‌ها و سیستم‌های پیشرفته مخابراتی که مراکز ژاندارمری در تهران را با تمام مراکز و پاسگاه‌ها در سراسر ایران مربوط می‌کرد، مجهز ساخت. این هیات همچنین نیروهای ژاندارم را در زمینه استفاده از این تجهیزات، تاکتیک‌های اساسی، رشته‌های تخصصی مانند روش‌های ضدشورش، گشت‌های مرزی، و مبارزه با مواد مخدر آموزش داد و به آنان کمک کرد که به اجرای تاکتیک‌ها و روش‌های جدید مانند ایجاد گروه‌های ضربتی سیار و واحد اطلاعاتی بپردازند.

کمک ایالات متحده به شهربانی، در اواسط ۱۹۵۴ با اعزام يك گروه سه نفره مستشاری به ایران برای تجدید نظر در وظایف و فعالیت‌های پلیس آغاز شد. این گروه طرحی سازمانی با رعایت جزئیات برای شهربانی تهیه کرد که به تدریج در ظرف پنج سال با کمک آمریکا به اجرا درآمد. برپایه این طرح، برنامه آموزشی پلیس ایران، با توجه به

بررسی وضع ایران تشکیل شده بود، در ماه مه توصیه کرد که کمک نظامی همچنان در سطح باین نگهداشته شود و کمک‌های اقتصادی افزایش یابد. در واکنش به فشاری که از سوی شاه وارد میشد، سیاست‌گذاران آمریکا موافقت کردند که نیروهای مسلح ایران در این دوره استراتژی دفاع در خط مقدم را در پیش گیرند. برپایه این استراتژی، ارتش و واحدهای نیروی هوائی ایران برای مقابله با حمله احتمالی شوروی یا عراق، در مناطق شمالی ایران مستقر میشدند و وظیفه‌ای بیش از رویارویی در کوهستان‌های زاگرس برعهده می‌گرفتند.

در اواسط دهه ۱۹۶۰، پس از سرکوب شدن مهم‌ترین گروه‌های مخالف و اجرای برنامه اصلاحاتی که به انقلاب سپید شهرت یافت، ناآرامی‌های سیاسی رو به کاهش گذاشت. افزون بر آن، بر اثر افزایش درآمدهای نفتی، اقتصاد ایران رونق گرفت. شاه با اعتماد به نفس روزافزون، مقامات آمریکائی را زیر فشار می‌گذاشت که با افزایش اعتبارات نظامی موافقت کنند و در همان حال کم کم از ایالات متحده فاصله می‌گرفت تا آنجا که در سال ۱۹۶۳ تهدید کرد با اتحاد جماهیر شوروی قرارداد عدم تجاوز منعقد خواهد کرد و تجهیزات نظامی هنگفتی از آن کشور خواهد خرید. با آن که مقامات آمریکادا در این زمان نگران افزایش قدرت نظامی شاه و عدم اجرای برنامه‌های مؤثر در زمینه اصلاحات سیاسی در ایران بودند، وابستگی فزاینده ایالات متحده به ایران از لحاظ استراتژیک، به آنها اجازه نمیداد که در این مسائل به شاه فشار آورند.

با افزایش نرخ رشد اقتصادی و بیدار شدن نشانه‌های ثبات سیاسی در ایران، کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا در اواسط دهه ۱۹۶۰ به سرعت کاهش یافت و در نوامبر ۱۹۷۶ یکبارہ قطع شد. کمک نظامی آمریکا کم کم جای خود را به فروش مستقیم سلاح‌های جنگی داد و ارزش خریدهای نظامی ایران که در ۱۹۶۴ بسیار ناچیز بود به مبلغ ۱۲۷/۷ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ رسید. همچنین شمار مستشاران نظامی آمریکائی در ایران و تعداد نظامیان ایرانی که در ایالات متحده آموزش میدیدند، در اواسط دهه ۱۹۶۰ یکبارہ افت کرد. در اواخر دهه ۱۹۶۰، شاه که دیگر به کمک‌های آمریکا وابسته نبود، دست به خرید تجهیزات پیشرفته نظامی مانند جنگنده بمب‌افکن‌های F-4 و تانک‌های M-47 زد و شدیداً به تقویت نیروهای مسلح ایران پرداخت. ریچارد نیکسون در ماه مه ۱۹۷۲ با فروش هر نوع سلاح متعارف موجود در زرادخانه آمریکا، از جمله هواپیماهای پیشرفته F-14 و اواس، موشک‌های فونیکس و ماوریک، ناوشکن‌های اسپروانسن، و معادل ۵۰۰ میلیون دلار دستگاه‌های الکترونیکی کنترل و مراقبت، موافقت کرد. این تصمیم، همراه با چهار برابر شدن بهای نفت در اواخر ۱۹۷۳ و اوایل ۱۹۷۴، موجب افزایش ۶۰۰ درصدی هزینه‌های نظامی ایران و ده برابر شدن صادرات نظامی آمریکا به ایران بین سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ گردید.

در حد مناسبی بود: پنج گروه آموزشی نظامی شامل ۶۵ افسر و ۱۲۵ نفر دیگر به ارتش ایران پیوستند و ایالات متحده موافقت کرد که ایران را با جنگ‌افزارهای جدید، از جمله جنگنده‌های پیشرفته F-84G مجهز کند. بعد از سال ۱۹۵۷ که به دنبال بحران کانال سوئز بادهای ناسیونالیسم در سراسر خاورمیانه وزیدن گرفت، تصمیم نهائی دایر بر افزایش کمک به نیروهای نظامی ایران اتخاذ شد. این کمک‌ها از ۲۳ میلیون دلار در سال مالی ۱۹۵۶، به ۸۲/۵ میلیون دلار در سال مالی ۱۹۵۷ افزایش یافت، در سال مالی ۱۹۵۸ به ۱۰۴/۹ میلیون دلار رسید و دولت ایران را قادر ساخت که اعتبارات نظامی خود را در فاصله سال‌های ۵۸ - ۱۹۵۶ (۳۷-۱۳۳۵) تا دو برابر بالا ببرد. شمار مستشاران نظامی آمریکا در ایران از ۴۰۳ نفر در ۱۹۵۶ به ۷۰۴ نفر در ۱۹۶۰ و تعداد نظامیان ایرانی که در آمریکا مشغول آموزش بودند از ۲۲۷ نفر در ۱۹۵۶ به ۹۴۷ نفر در ۱۹۶۰ افزایش یافت. از ۲۴۰ میلیون دلار کمک نظامی ایالات متحده که بین سال‌های ۱۹۵۷ تا ۶۰ - ۱۹۵۸ به ایران اختصاص یافته بود، ۴۷ درصد می‌بایست صرف خرید تجهیزات و ملزومات نظامی، از جمله تعداد بیشتری جنگنده F-84G و دیگر انواع هواپیما، کشتی‌های مختلف، تانک، زره‌پوش، کامیون، توپ، وسائل مخابرات، سلاح‌های کوچک و مهمات برای سی روز، بشود. ۳۹ درصد دیگر از این مبلغ قرار بود به مصرف طرح‌های ساختمانی نظامی از قبیل راه‌ها، سربازخانه‌ها و پایگاه‌های هوائی در تهران، دزفول و قم برسد (باقی‌مانده برای آموزش و تامین هزینه‌های ترابری در نظر گرفته شده بود). کمک نظامی ایالات متحده به ایران، پس از وقوع کودتای ژوئیه ۱۹۵۸ در عراق افزایش یافت: تحویل تجهیزاتی که تصویب شده بود سرعت گرفت؛ ۲۸/۶ میلیون دلار کمک اقتصادی آمریکا به کمک نظامی بدل شد؛ و ایالات متحده با افزایش افراد نیروهای مسلح ایران به ۳۷ هزار نفر اعلام موافقت کرد.

بالا گرفتن دشواری‌های اقتصادی و نارضایتی گسترده، همراه با نبود نهادهای دمکراتیک در اواخر دهه ۱۹۵۰ موجب ناآرامی فزاینده در ایران شد. در نتیجه، سیاست‌گذاران ایالات متحده بیش از پیش در مورد بی‌آمدهای سیاسی و اقتصادی تقویت سریع بنیه نظامی ایران که از اوایل سال ۱۹۵۷ آغاز شده بود، احساس نگرانی کردند. افزون بر آن، در اواخر دهه ۱۹۵۰ برخی گزارش‌های ارائه شده به کنگره آمریکا پرده از روی فساد مالی گسترده و سوء اداره در اجرای برنامه‌های کمک آمریکا به ایران برداشت. بر اثر این عوامل، در ۱۹۵۹ تصمیم گرفته شد که در سال ۱۹۶۰ میزان کمک‌های نظامی آمریکا به ایران کاهش و دامنه کمک‌های اقتصادی گسترش یابد. این تصمیم شاه را که سالها برای دریافت کمک‌های نظامی بیشتر اصرار می‌ورزید به شدت خشمگین کرد. وقتی حکومت کندی در سال ۱۹۶۱ بر سر کار آمد، نگرانی‌های آمریکا در خصوص ایران بیشتر شد. هیات ویژه‌ای که برای

روش‌های معمول در دانشگاه‌های پلیس آمریکا کلاً مورد تجدیدنظر قرار گرفت. مستشاران، تجدید سازمان تشکیلات شهربانی را تا کوچک‌ترین واحدها سرپرستی کردند و آن را با کارگاه‌های عکاسی، آزمایشگاه‌های مدرن و یک سیستم ضبط و پایگانی کارآمد مجهز کردند. در طرح تجدید سازمان، به بهبود امکانات مخابراتی نیز توجه کافی مبذول شد که بعنوان نمونه می‌توان از ایجاد سیستم سراسری ارتباط از راه دور و مربوط ساختن آن با مرکز پلیس بین‌المللی (انترپول) در پاریس نام برد. در این زمان حداقل ۲۱۸ افسر ایرانی برای گذراندن دوره‌های آموزشی فشرده در دانشکده بین‌المللی پلیس، دانشکده «اف.بی.آی»، آکادمی مرزبانی و دیگر مراکز آموزشی به ایالات متحده اعزام شدند.

ایالات متحده همچنین در اواسط دهه ۱۹۵۰ کمک‌های خود به سازمان امنیت را افزایش داد. یک سرهنگ امریکائی که در ۱۹۵۳ برای سازمان‌دهی و آموزش دستگاه جدید امنیتی به



○ فضل‌الله زاهدی

ایران اعزام شده بود، جای خود را به گروهی مرکب از ۵ نفر از افسران رسمی «سیا» داد. این گروه متشکل از یک رئیس پایگاه، معاون او، و کارشناسان عملیات پنهانی، تحلیل‌گری اطلاعاتی و فعالیت‌های ضدجاسوسی بود. دستگاه اطلاعاتی بختیار در ۱۹۵۶ تجدید سازمان یافت و به یک سازمان مستقل امنیتی به نام ساواک بدل شد. گروه آموزشی «سیا» پس از این تحول نیز به همکاری خود با ساواک ادامه داد، و با تغییرات گاه‌گاه در اعضای آن، تا سال ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱ در ایران ماند. منظور اصلی گروه آموزش «سیا» این بود که ساواک را به صورت یک سازمان اطلاعاتی کارآمد و پیشرفته درآورد. آموزش شامل همان تعلیمات اساسی امنیتی بود که به افسران «سیا» داده می‌شد. افسران ساواک با امور و ابزارهای اصلی جاسوسی مانند استخدام مامور، بهره‌گیری از پیام‌ها، استفاده از خانه‌های امن، تعقیب و مراقبت، شیوه‌های بازجویی و امنیت شخصی آشنا

میشدند. به تحلیل‌گران اطلاعاتی، تکنیک‌های مدرن تحلیل از جمله نحوه تشکیل پرونده زندگی افراد، ارزیابی درستی و میزان قابل اعتماد بودن منابع اطلاعات، جمع‌آوری و تکمیل اطلاعات از منابع مختلف، و شیوه نگارش و انتشار گزارش‌ها آموخته می‌شد. کارشناسان مسائل ضدجاسوسی مهارت‌های بنیادی در این زمینه کسب می‌کردند و از تکنیک‌های سازمانی و عملیاتی دستگاه‌های امنیتی بلوک شوروی آگاهی می‌یافتند.

در این دوره، شماری از ماموران ساواک برای دیدن دوره‌های تخصصی مانند کشف اسناد جعلی، آموختن زبان روسی و کاربرد کامپیوتر و لوازم و تجهیزات خاص مراقبت، بازجویی و ارتباطات به ایالات متحده اعزام گردیدند. افسران دیگری از ساواک در اواخر دهه ۱۹۵۰ برای گذراندن دوره‌های خاص آموزشی به بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی فرستاده شدند. هنگامی که برنامه آموزشی «سیا» در اوایل دهه ۱۹۶۰ پایان پذیرفت، در واقع همه افراد از نخستین نسل کارمندان ساواک به وسیله این گروه تعلیم یافته بودند.

گروه آموزشی «سیا»، بر اثر اقدام شاه که ظاهراً میخواست از وابستگی ایران به آمریکا بکاهد، در ۶۱ - ۱۹۶۰ از ایران فراخوانده شد ولی به زودی جای گروه «سیا» را یک گروه آموزشی از «موساد»، سازمان جاسوسی خارجی اسرائیل، گرفت. گروه «موساد» معمولاً بین دو تا هشت نفر عضو داشت و تا ۱۹۶۵ در ایران ماند و کارمندان ساواک را با روش‌هایی که بسیار به روش‌های «سیا» شبیه بود آموزش داد. در دوران توقف گروه «موساد» در ایران بود که ساواک اجرای برنامه آموزشی خود را آغاز کرد. تحت سرپرستی ارتشبد حسین فردوست، افسر عالی‌رتبه ساواک و دوست صمیمی شاه، ساواک وسایل آموزشی و دیگر ابزارهای مورد نیاز خود را از سازمان‌های امنیتی ایالات متحده، اسرائیل، بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی، هند، پاکستان و تایوان به دست آورد. این وسایل به دقت مورد مطالعه قرار گرفت و از آنها در دوره‌های کامل آموزشی کارمندان ساواک استفاده شد. ساواک در ۱۹۶۶ به خوبی می‌توانست کارمندان خود را در زمینه‌هایی که برای فعالیت‌های اطلاعاتی جنبه اساسی داشت آموزش دهد، با این همه بعد از ۱۹۶۵ نیز افسران ساواک غالباً برای گذراندن دوره‌های تخصصی به آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی فرستاده می‌شدند و گاه‌گاه افرادی بطور موقت برای دادن آموزش از آن کشورها به ایران می‌آمدند.

«سیا» و ساواک همچنین در موارد انتخابی و نسبتاً محدود دیگر نیز همکاری می‌کردند. این دو سازمان، به ویژه در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ روابط بسیار نزدیکی با هم داشتند: رؤسای پایگاه «سیا» در تهران با شاه و مدیران مختلف ساواک بطور منظم در تماس بودند؛ گروه پنج نفری آموزشی «سیا» و واحد کوچک رابط «سیا» که پس از عزیمت گروه آموزشی از ایران چندین سال در ادارات

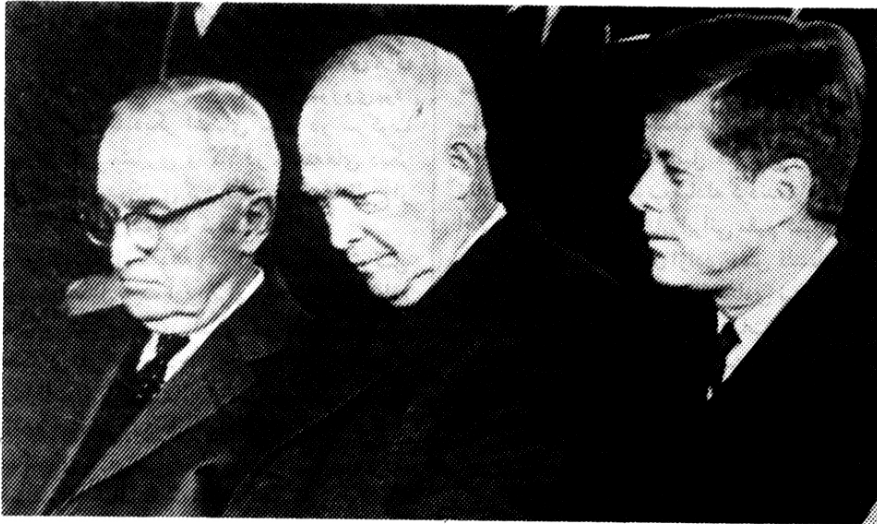
مرکزی ساواک مستقر بود، با آن سازمان رابطه کاری بسیار نزدیک داشتند؛ و نماینده اصلی ساواک در ایالات متحده که زیرپوشش در سازمان ملل متحد انجام وظیفه میکرد، غالباً به دیدار مقامات «سیا» میرفت و عملاً حقوق‌بگیر «سیا» بود. «سیا» و ساواک از این مجاری در زمینه‌های مختلف به مبادله اطلاعات می‌پرداختند. «سیا» اطلاعات قابل ملاحظه‌ای درباره دیگر کشورهای منطقه مانند شوروی، ممالک عربی و افغانستان در اختیار ایران میگذاشت. این اطلاعات مربوط به آزمایش‌های موشکی شوروی و دیگر فعالیت‌های نظامی آن کشور در مناطق واقع در شمال ایران بود که «سیا» از طریق مراکز استراق سمع که از سال ۱۹۵۷ در شمال ایران دایر کرده بود، به دست می‌آورد. «سیا» همچنین در دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ پاره‌ای اطلاعات درباره حزب توده به ساواک می‌داد اما در مورد دیگر سازمان‌های سیاسی مانند جبهه ملی، مذهبیون فصال، یا گروه‌های چریکی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ سر بلند



○ تیمور بختیار

کردند، چیزی در اختیار ساواک نمی‌گذاشت. در مقابل، ساواک درباره مسائل منطقه، حزب توده، گروه‌های چریکی و سایر سازمان‌های سیاسی اطلاعات بسیاری در اختیار «سیا» قرار می‌داد، هر چند بیشتر آنها غیرقابل اعتماد و حتی گاه تعداً گمراه‌کننده بود.

«سیا» همچنین با ساواک و واحدهای نظامی ایران بطور بسیار محدود در بعضی عملیات پنهانی همکاری داشت. عملیات جمع‌آوری اطلاعات امنیتی از داخل شوروی، بوسیله این دو سازمان مشترکاً صورت میگرفت. در واقع ساواک در برابر دریافت بخشی از اطلاعاتی که از این راه به دست می‌آمد، پشتیبانی لجستیکی عملیات را به عهده می‌گرفت. پس از آن که سیا در ۱۹۵۷ پایگاه‌های استراق سمع الکترونیکی در مرزهای ایران دایر کرد، این گونه عملیات دیگر به ندرت انجام می‌شد. «سیا» گاه‌گاه در بازجویی از ماموران شوروی که در ایران دستگیر می‌شدند، به ساواک



○ جان.اف.کندی، آیزنهاور، هری ترومن

یاری میداد و در اوایل دهه ۱۹۶۰ پیشنهاد کرد که دو سازمان در اقدامات علیه حزب توده اشتراک مساعی کنند ولی ساواک زیر بار نرفت. در برابر، «سیا» هم درخواست‌های ساواک برای اجرای عملیات مشترک در خاک عراق را رد کرد، اما به هر حال کردهای بارزانی را که مورد حمایت ایران بودند، در جنگ علیه حکومت عراق که در اوایل دهه ۱۹۶۰ آغاز شد و در ۱۹۷۵ پایان یافت، از لحاظ مالی و تسلیحاتی یاری داد. چنان که شرح داده خواهد شد، اسرائیل نیز شدیداً درگیر این عملیات بود. همه این عملیات مشترک متوجه هدف‌های خارجی بود.

«سیا» در اقدامات علیه هدف‌های داخلی در ایران به ساواک کمک نمی‌کرد، گرچه به ساواک اجازه داده شده بود در ایالات متحده که شمار بسیاری از دانشجویان ایرانی و مخالفان حکومت زندگی میکردند، تا جانی که قوانین آمریکا نقض نشود، فعالیت کند.

«سیا» و ساواک در اوایل دهه ۱۹۶۰ از یکدیگر بیشتر فاصله گرفتند: گروه آموزشی «سیا» از ایران فراخوانده شد؛ شمار کمتری از افسران ساواک برای آموزش به آمریکا اعزام شدند؛ رابطه و عملیات مشترک به حداقل رسید؛ و تماس کارمندان دو سازمان با یکدیگر بطور روزافزون محدود شد. علت سردی مناسبات «سیا» و ساواک در این دوران عمدتاً آن بود که هدف نخستین ایالات متحده، یعنی افزایش توانایی‌های ساواک، تحقق یافته بود و نیز اینکه شاه میخواست از وابستگی ایران به ایالات متحده بکاهد. در همین زمان ساواک به صرافت متنوع کردن تماس‌ها و روابط خود با سازمانهای اطلاعاتی غربی افتاد. مهم‌تر از همه اینکه، ساواک در اوایل دهه ۱۹۶۰ روابط نزدیکی با «موساد»، سازمان جاسوسی اسرائیل برقرار کرد.

● همکاری امنیتی در منطقه

ایالات متحده، گذشته از تقویت نیروهای امنیتی ایران، در دهه‌های پس از کودتای ۱۹۵۳ ایران را تشویق کرد که در قالب ترتیبات رسمی و غیررسمی امنیتی در منطقه با دیگر هم‌پیمانان آمریکا همکاری کند. مهمترین ترتیبات امنیتی منطقه، پیمان بغداد بود که در فوریه ۱۹۵۵ هنگامی که عراق و ترکیه پیمان دفاع متقابل امضا کردند، به وجود آمد. بریتانیا چند هفته بعد، و پاکستان و ایران به ترتیب در سپتامبر و اکتبر ۱۹۵۵ به آن پیوستند. با آن که ایالات متحده طراح اصلی پیمان بغداد و نیروی محرک آن به شمار می‌رفت، چون عمیقاً درگیر منازعه اعراب و اسرائیل بود، نتوانست در آن زمان رسماً به ائتلاف مزبور بپیوندد.

پیمان بغداد در اصل اتحادیه‌ای دفاعی برای جلوگیری از تجاوز و عملیات براندازی شوروی در خاورمیانه بود. مهم‌ترین مواد این پیمان ناظر به همکاری‌های امنیتی اعضا، از جمله برنامه‌ریزی

نظامی مشترک، تمرین‌های مشترک و تعهد متقابل به عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر بود. ساختار رسمی پیمان بغداد از شورای وزیران که مقرآن در بغداد بود، و همچنین کمیته‌های ویژه برای برنامه‌ریزی نظامی، همکاری اقتصادی، ارتباطات و ضدبراندازی تشکیل می‌شد. با آن که ایالات متحده به عضویت کامل پیمان بغداد درنیامد، در کمیته‌های اقتصادی و ضدبراندازی شرکت می‌جست و با کمیته برنامه‌ریزی نظامی در ارتباط دائم بود. ایالات متحده همچنین با دادن کمک‌های هنگفت نظامی و آموزشی به هر یک از اعضای منطقه‌ای، بطور غیرمستقیم از پیمان بغداد پشتیبانی میکرد.

پیمان بغداد از همان آغاز با دشواری‌های بسیار روبه‌رو بود. پرزیدنت جمال عبدالناصر که از پیوستن عراق به اتحادیه هواخواه غرب خشمگین بود، دست به ایجاد ناآرامی در عراق و منزوی کردن حکومت آن کشور در دنیای عرب زد. بعد از آنکه عبدالناصر در ۱۹۵۵ با چکسلواکی در مورد یک معامله کلان تسلیحاتی به توافق رسید و در ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی اعلام کرد و در نتیجه بریتانیا، فرانسه و اسرائیل به مصر حمله کردند، تنش‌های منطقه‌ای فزونی گرفت. اتحاد جماهیر شوروی نیز که روابط خود را با مصر تقویت کرده بود، نسبت به پیمان بغداد شدیداً ابراز خصومت میکرد و ایران و دیگر اعضای پیمان را به تلخی مورد سرزنش قرار می‌داد. ایالات متحده در اوایل ۱۹۵۷ با اعلام دکترین آیزنهاور در برابر این تحولات واکنش نشان داد. بر پایه دکترین آیزنهاور، در صورتی که یکی از کشورهای خاورمیانه از سوی شوروی یا هم‌پیمانان آن در منطقه مورد تهدید قرار می‌گرفت، نیروهای آمریکایی مجاز بودند به پشتیبانی آن کشور دست به مداخله بزنند. یک فرستاده ویژه آمریکا هم به طور خصوصی به شاه اطمینان داد که «چنانکه ایران مورد حمله قرار گیرد آمریکا در کنار آن خواهد بود.»

پیمان بغداد بر اثر سرنگون شدن رژیم پادشاهی

در عراق در یک کودتای خونین، ضربه سنگینی تحمل کرد. حکومت جدید، جلسات پیمان بغداد را تحریم کرد و در مارس ۱۹۵۹ از پیمان خارج شد. در نتیجه، اعضای باقی مانده نام آنرا به سازمان پیمان مرکزی (سنکو) تغییر دادند و دفتر مرکزی را به آنکارا منتقل کردند. ایالات متحده به منظور تحکیم این ائتلاف در اواخر ۱۹۵۸ درصد درآمد با هر یک از اعضای منطقه‌ای (ترکیه - پاکستان - ایران) قراردادهای دوجانبه منعقد سازد. شوروی شدیداً در برابر این اقدام واکنش نشان داد و آشکارا کوشید با ایران برای عقد قرارداد عدم تجاوز وارد مذاکره شود. ایالات متحده در هر سه قرارداد دوجانبه‌ای که در مارس ۱۹۵۹ با اعضای منطقه‌ای سنکو منعقد کرد بار دیگر تأیید نمود که علاقمند است در صورتی که این کشورها مورد تجاوز قرار گیرند به مداخله نظامی دست زند اما از دادن ضمانت رسمی برای این حمایت خودداری ورزید. سیاست‌گذاران آمریکا در این زمان به آرامی روی طرح‌های احتمالی برای استفاده از سلاح‌های اتمی تاکتیکی در منطقه، در صورت وقوع جنگ عمومی، کار می‌کردند.

گرچه سنکو بحران اواخر دهه ۱۹۵۰ را از سرگذراند، اما هرگز واقعاً به صورت یک پیمان امنیتی مؤثر درنیامد. اعضای سنکو در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ حتی درباره موضوعات اساسی مانند ساختار فرماندهی نظامی مشترک یا طرح‌های احتمالی در صورت وقوع یک جنگ محدود، نتوانستند به توافق برسند. هر چند طرح‌های نظامی مشترک و تمرین‌هایی زیر نظر سنکو به اجرا درآمد اما بر طبق بررسی وزارت خارجه آمریکا در ۱۹۶۴ سهم این اتحادیه در بالا بردن توانایی‌های نظامی کشورهای عضو «فرعی و اندک» بود. همچنین، هنگامی که کمیته ضدبراندازی سنکو پایه‌ای نهادی به منظور همکاری سازمان‌های امنیت کشورهای عضو برقرار کرد، بیشتر همکاری‌هایی که صورت گرفت در خارج از حوزه سنکو بود. وظیفه عمده کمیته ضدبراندازی سنکو عبارت از

تنظیم و توزیع اطلاعات در مورد فعالیت‌های اتحاد جماهیر شوروی در منطقه، و تهیه برنامه‌هایی برای جنگ‌های چریکی، در صورت تجاوز شوروی بود. هرچند ایران با دیگر اعضای سنتو در سرکوب شورش‌های عشایری و گاه در زمینه‌های دیگر بطور محدود همکاری کرد، لکن همه آن‌ها خارج از چارچوب سنتو صورت گرفت.

وقتی در اواسط دهه ۱۹۶۰ جنگ سرد فروکش کرد و مسائل اقتصادی برای کشورهای منطقه اهمیت بیشتری یافت، سنتو بیشتر به صورت مرکز همکاری‌های اقتصادی درآمد. زیر نظر کمیته ارتباطات (و با کمک مالی ایالات متحده و بریتانیا) راه‌های زمینی، هوایی و راه‌آهن ایجاد شد و شبکه‌های مخابراتی و پستی بین اعضای منطقه‌ای گسترش یافت. کمیته اقتصادی سنتو کنفرانس‌هایی ترتیب داد و طرح‌های کمک فنی در زمینه کشاورزی، خدمات عمومی و برنامه‌های مربوط به نیروی انسانی را تأمین مالی کرد. اعضای منطقه‌ای پیمان همچنین یک کمیته برنامه‌ریزی منطقه‌ای به منظور افزایش همکاری اقتصادی بین خود تأسیس کردند. گرچه این کمیته برای گسترش مبادلات بازرگانی و طرح‌های مشترک اقتصادی بین اعضا کوشش بسیار به کار برد، لکن پیشرفت چندانی نداشت. سنتو در این زمینه‌های محدود به فعالیت خود ادامه داد تا آن که ایران و پاکستان در مارس ۱۹۷۹ از پیمان خارج شدند و عملاً به عمر آن خاتمه دادند.

ایران همچنین با بعضی از کشورهای خاورمیانه روابط همکاری امنیتی دوجانبه برقرار کرد و در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به طور غیررسمی در دو سازمان امنیتی منطقه شرکت جست. هر چند ایالات متحده مستقیماً در هیچ‌یک از این روابط مداخله نداشت، اما بطور کلی آن‌ها را تأیید و آشکارا شاه را تشویق کرد که به آنها بپیوندد. در مجموع، این روابط امنیتی منطقه‌ای، بیش از سنتو در تأمین امنیت ایران مؤثر افتاد.

از ایالات متحده که بگذریم، در دوران پس از ۱۹۵۳ ایران مهم‌ترین روابط دوجانبه امنیتی را با اسرائیل داشت. پیوندهای امنیتی ایران و اسرائیل اساساً در سال ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱، یعنی زمانی آغاز گردید که ظاهراً به تشویق آمریکا تعدادی از افسران امنیتی اسرائیل برای آموزش کارمندان ساواک به ایران اعزام شدند. چنانکه پیشتر گفته شد، این گروه جای گروه مشابهی از «سیا» را در ایران گرفت و تا ۱۹۶۵ در ایران باقی ماند و منبع مهم آموزشی ساواک در این دوره بود. تقریباً از همان زمان ایران و اسرائیل همکاری در عملیات پنهانی مشترک علیه کشورهای سازمان‌های تندروی عرب در خاورمیانه را آغاز کردند. دو کشور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با استفاده از پایگاه‌های واقع در غرب ایران به یک رشته عملیات جمع‌آوری اطلاعات امنیتی علیه عراق دست زدند. در این دوره اسرائیل با همدستی ایران (و ایالات متحده) کردهای بارزانی را در شورش علیه حکومت عراق یاری داد.

اسرائیل در اواسط دهه ۱۹۶۰ ایران را با سلاح‌های ساخت شوروی که به چنگ آورده بود مجهز کرد و این سلاح‌ها بعداً در اختیار نیروهای سلطنت طلب که درگیر جنگ داخلی در یمن بودند، قرار گرفت. ایران و اسرائیل همچنین اطلاعات زیادی درباره دنیای عرب مبادله کردند، از آن جمله اطلاعاتی بود که ماموران ایرانی مقیم کشورهای عربی یا مرتبط با سازمان آزادی بخش فلسطین به دست می‌آوردند. پیوندهای اقتصادی نیز بین دو کشور ایجاد شده بود. اسرائیل هیات‌های مشاور در امور کشاورزی به ایران فرستاد و سلاح‌های زیادی به شاه فروخت و برای ایجاد خط لوله نفت ایلات - آشکلون به آن کشور کمک مالی کرد. همچنین سازمان‌های امنیتی ایران و اسرائیل در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سازمان رابطی برای همکاری با سازمان امنیت ترکیه ایجاد کردند. این سازمان که «تریدنت» نامیده می‌شد، مرکزی برای مبادله اطلاعات درباره شوروی و اعراب تندرو بود، اطلاعاتی که هر سه کشور به آن علاقه داشتند.

ایران با شماری دیگر از کشورهای طرفدار غرب در منطقه نیز روابط امنیتی و همکاری داشت. نیروهای امنیتی ایران با نیروهای امنیتی عربستان سعودی که مانند ایران از روسیه شوروی و تندروهای عرب نفرت داشت، به طرق مختلف همکاری می‌کردند. مهمترین مورد، پشتیبانی مشترک آنها از سلطنت طلبان علیه جمهوری خواهان در جنگ داخلی یمن بود که در اوایل دهه ۱۹۶۰ آغاز شد. ایران و عربستان سعودی همچنین به تشکیل یک سازمان اطلاعاتی غیررسمی که کلوب سفی (Safari Club) نام داشت کمک کردند. این سازمان که فرانسه، مصر و مراکش هم در آن عضویت داشتند، در اوایل دهه ۱۹۷۰ تأسیس گردید تا با تهیه اسلحه و اطلاعات برای کشورهای افریقایی هواخواه غرب و پشتیبانی مالی از آنها، با نفوذ کمونیسم در افریقا مبارزه شود.

گرچه ایالات متحده عمداً از کلوب «سفی» برکنار ماند، از فعالیت‌های آن کاملاً حمایت می‌کرد و اطلاعاتی کافی درباره آن داشت. ایران در اواسط دهه ۱۹۷۰ کمک‌های نظامی زیادی به حکومت عمان که با شورشیان ظفار در جنگ بود، کرد و همچنین سازمان امنیت مصر را یاری و آموزش داد. ایران گاه‌گاه با ترکیه و پاکستان نیز در عملیات مبارزه با شورشیان کرد و گروه‌های عشایری بلوچ، همکاری می‌کرد.

● نتیجه

حاصل این بررسی برای بحث درباره جنبه‌های رابطه امنیتی ایالات متحده و ایران در دوران شاه، چیست؟ نکته اساسی در این بحث، این بوده است که ملاحظات امنیتی آمریکا که بیشتر از نقش حساس ایران در استراتژی دفاع پیرامونی مایه می‌گرفت، ایالات متحده را امیدداشت که در سیاست خود در قبال ایران در دوره حکومت شاه،

بیش از هر چیز به تقویت نیروهای امنیتی ایران بپردازد. تأکید بر این نکته ایالات متحده را ناگزیر می‌ساخت که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ کمک‌های امنیتی فراوانی در اختیار ایران بگذارد و از جمله ساواک، سازمان امنیت بدنام ایران را با آموزش‌های گسترده و نیز از راه‌های دیگر یاری دهد. بنابراین، ملاحظات امنیتی بود که ایالات متحده را به پشتیبانی و تقویت یک رژیم سرکوبگر در دوره پس از ۱۹۵۳ رهنمون شد. به هر حال، مقامات آمریکایی در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ بارها درخواست شاه مبنی بر گسترش برنامه کمک‌های امنیتی را رد کردند. این برنامه کم‌کم محدود شد و سرانجام در اواسط دهه ۱۹۶۰ بطور کلی پایان یافت. در نتیجه، برنامه کمک‌های امنیتی ایالات متحده به ایران، آشکارا با محدودیت‌هایی روبرو بود. بعلاوه، هر چند مقامات آمریکایی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ظاهراً تلاش زیادی برای متوقف کردن برنامه‌های گسترده نظامی نکردند یا اصولاً مانعیتی بعمل نیاوردند، اما هیچ قرینه و مدرکی هم در دست نیست که آن‌ها واقعاً شاه را در این زمینه تشویق کرده باشند. از این رو، درحالی‌که روابط امنیتی ایالات متحده با ایران، آشکارا در سرکوبگری رژیم شاه مؤثر بوده است، اما تأثیر این کمک‌ها محدودتر از آن بوده است که بسیاری از منتقدان عنوان می‌کنند.

ملاحظات امنیتی نه تنها موجب شد که ایالات متحده به تقویت نیروهای امنیتی ایران بپردازد، بلکه به شدت توانایی سیاست‌گذاران آمریکا را در اعمال نفوذ بر شاه در مسائل داخلی محدود کرد. آنها به طور کلی از بابت فقدان نهادهای دمکراتیک داخلی و از فشار و سرکوب زیاد در ایران، هم به دلایل بشردوستانه و هم از آن جهت که بی‌ثباتی سیاسی ایران آشکارا تهدیدی علیه منافع امنیتی آمریکا به شمار می‌رفت، نگران بودند. هر چند شاه در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ تا اندازه‌ای برای انجام اصلاحات سیاسی زیر فشار گذاشته شد، اما وابستگی فزاینده استراتژیکی ایالات متحده به ایران، نفوذ آن کشور روی شاه را در این دوره محدود می‌کرد و سرانجام هم این نفوذ را در اواسط و اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ یکسره از میان برد. در نتیجه، با این که شماری از سیاست‌گذاران ایالات متحده کاملاً نگران شرایط سیاسی داخلی ایران بودند، منافع امنیتی آمریکا تا حد زیادی آنها را از اقدام در این زمینه باز می‌داشت. بنابراین، رابطه امنیتی ایالات متحده با ایران در دوران شاه، بیانگر نکته مهمی است: ملاحظات امنیتی، در بعضی موارد، ممکن است ایالات متحده را به اجرای سیاست‌هایی بکشاند که هم با ارزش‌های اساسی بشری در تعارض است و هم به منافع امنیتی آن کشور در درازمدت، بر اثر افزایش ناآرامی‌های سیاسی و بی‌ثباتی، لطمه بزند.

این نکته کلی، بی‌شک نه تنها در مورد ایران بلکه درباره شمار دیگری از هم‌پیمانان کنونی یا قبلی ایالات متحده در جهان سوم صدق می‌کند.

